

دو فصلنامه عقل و دین، مؤسسه دین پژوهی علوی،
سال یازدهم، شماره بیست و یکم (پائیز و زمستان ۹۸)

توحید ذاتی از دیدگاه شیخ بهائی

سید علی اکبر فاطمی^۱ احمد بهشتی^۲ محمد سعیدی مهر^۳

چکیده

توحید و اقسام آن از جمله مباحثی است که راه را به سوی خداشناسی باز می‌کند و در این میان توحید ذاتی یکی از کلیدی‌ترین مباحث به شمار می‌رود. شیخ بهائی از محققین و اندیشمندانی است که به دقت به این مهم پرداخته به نوعی که تحلیل و بررسی اندیشه‌های او می‌تواند به روشن شدن بیشتر این موضوع مدد رساند. شیخ بهائی توحید ذاتی را از ارکان یقینی در اسلام می‌داند یکی از مسائلی که به اهمیت آراء او می‌افزاید روش شناخت توحید ذاتی و ارائه آن از طریق فطرت است. البته در تکمیل آراء خویش، اقدام به طرح استدلال‌ات فلسفی و اثبات توحید ذاتی از طریق عقل و نقل کرده و در این بیان به خوبی نشان داده است که پرداختن به مقام احدیت و واحدیت و نیز تمیز آنها تا چه حد اهمیت دارد و نیز در نهایت اقدام به ابطال آراء قائلین به ثنویت کرده است.

کلیدواژه‌ها: شیخ بهائی، توحید، عقل، احدیت، ثنویت

۱. دکتری فلسفه و کلام اسلامی، دانشکده حقوق الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، (نویسنده مسئول)
saaf43@yahoo.com

۲. استاد گروه فلسفه و کلام اسلامی واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی
Abeheshti5@yahoo.com

۳. استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه تربیت مدرس
saeedimehr@yahoo.com

(۱) مقدمه

یکی از مهم‌ترین مسائل در ادیان الهی و اصل مشترک میان همه آیین‌ها اعتقاد به توحید ذاتی واجب تعالی است. بسیاری از اندیشمندان سعی بر شناخت و اثبات توحید خداوند و اقسام آن را داشته و از این رو کتب فراوانی در این زمینه به نگارش درآورده اند ولی با توجه به آثار فراوان ایشان هنوز جایگاه توحید برای انسان به خوبی روشن نشده و برخی از حکماء شناخت توحید را امری محال و برخی دیگر آن را امری قابل شناخت و برخی نیز آن را امری فطری می دانند. شیخ بهائی همانند متفکرین و اندیشمندان مسلمان دیگر در آثار خود به بحث توحید خداوند و اقسام آن اشاره داشته و در کتب خویش مسائلی چون فطری دانستن توحید ذاتی، اثبات توحید ذاتی از طریق استدلالات فلسفی و نیز مقام احدیت و واحدیت توحید ذاتی را بیان کرده است. در این مقاله می کوشیم آراء شیخ بهائی در باب توحید ذاتی خداوند مطرح و در ادامه پس از تقریر و تبیین آراء شیخ به بحث، بررسی و نقد پیرامون آن پردازیم.

(۲) تعریف توحید ذاتی

توحید، مصدر فعل «وحد یوحد» و در لغت به معنای یکتا قرار دادن و یگانه دانستن است. (فیروزآبادی، ۱۴۲۶: ۳۴۳) واژه «توحید» در مصدر باب «تفعیل» و به معنای یگانه دانستن کار رفته به گونه‌ای که در مفهوم آن، به نوعی انفراد و یگانگی لحاظ شده است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۵۱) با توجه به همین معنا، توحید یعنی تنها قرار دادن یک چیز (زبیدی، ۱۴۱۴: ج ۵، ۲۹۸) در مباحث خداشناسی، توحید به معنای یکتاپرستی، یگانگی خدا، تنها و بدون شریک بودن خداست. ابن اثیر

می‌گوید: در میان اسمای خدا، واحد به این معناست که خدا فردی است که همواره تنها بوده و هیچ‌چیز با او نبوده است. (ابن اثیر، ۱۳۹۹: ج ۵، ۱۹۵)

در اصطلاح متکلمان نیز توحید ذاتی به معنی یگانه دانستن ذات خداوند بوده و همه صفات نیز مخصوص ذات او است. در واقع او هیچ شریکی در ذات و صفات ندارد. (عبدالجبار، ۱۴۲۲: ۸۰)

در نگاه شیخ بهائی، خدایی جز خدای یگانه نیست او خدای واحد است و ما تسلیم او بوده و تنها او را عبادت می‌کنیم. اگرچه مشرکان از سخن ما ناخشنود می‌شوند ولی ما بر این باوریم که تنها یک خدا وجود داشته که همان خدای ما و پدرانمان و پیشینیانمان است و جز او خدای دیگری نیست. (بهائی، ۱۴۱۵: ۶۱)

حکما برای توحید ذاتی خداوند، حداقل سه معنا به کار برده‌اند:

- ۱- توحید در وجوب وجود: یعنی تنها ذات واجب تعالی، واجب‌الوجود بوده و واجب‌الوجود دیگری نیست. (مصباح یزدی، ۱۳۷۸: ج ۲، ۳۷۷)
- ۲- توحید به معنای بساطت و عدم ترکیب در خداوند و دارای معانی فرعی است. (عبودیت، ۱۳۸۷، ج ۲، ۲۰۶)
- ۳- توحید به معنای وحدت شخصی وجود: این بحث در عرفان مطرح است. (مطهری، ۱۳۶۹: ج ۲، ۱۰۱)

شیخ بهائی در باب توحید ذاتی، تعریف خاصی بیان نکرده و به‌جای آن به بحث ربط کثرت به وحدت اشاره داشته است و به پرسش و پاسخی از زبان یکی از عرفا می‌پردازد. از یکی از عرفای متأخرین پرسیدند چگونه وحدت در مظاهر کثرت ظهور می‌کند؟ وی پاسخ داد «التصریف تحویل الاصل الواحد الی امثله متخلفه لمعان مقصوده لایحصل الابهاء» همان‌طور که در تصریف باید یک اصل را به دلیل در برگیری معانی مختلف به صورت‌های متعددی درآورد، همچنین اصل واحد بالذات

نیز برای تجلیات الهیه خود و ظهور اسما و صفاتش در مظاهر کثرت تجلی می‌نماید و این همان معمای توحید است. (بهائی، ۱۴۰۳: ج ۳، ۷۹)

به نظر می‌رسد توحید از نظر شیخ بهائی تجلی یافتن ذات خداوند در اسماء و صفات است که همان مظاهر کثرت را شامل می‌شود. بر این اساس خداوند دارای ذات، صفات و اسماء است که از نظر حکما این تقسیم‌بندی مفهومی است و در جهان خارج صفات خداوند غیر از ذاتش نیست ولی خداوند در اسماء و صفات خود تجلی کرده و این تجلی سبب کثرت و به وجود آمدن کثرات در جهان خارج می‌شود ولی باید توجه داشت تمام این کثرات به اسماء و صفات خداوند و درنهایت به ذات خداوند باز می‌گردد. بنابراین تمام هستی تجلی ذات حق تعالی بوده و در این صورت می‌توان توحید خداوند را اثبات کرد.

البته با کمی تأمل می‌توان به شیخ بهائی این ایراد را وارد کرد که ایشان تعریف دقیقی در این باب ارائه نداده و تنها به پیروی از حکما اکتفا کرده است. اگر شیخ بهائی ابتدا تعریف دقیقی در باب توحید ذاتی مطرح می‌کرد، آنگاه می‌توانستیم به قضاوت بهتر در این باب برسیم؛ چرا که بسیاری از اختلافات در تعاریف روشن می‌شوند. ایشان در خصوص تعریف توحید ذاتی ساکت بوده و به جای آن به بحث ربط کثرت به وحدت پرداخته است حال آنکه برای فهم این ارتباط و چگونگی پیدایش موجودات کثیر از موجود واحد، ابتدا باید تعاریف و اصطلاحاتی همچون وحدت و کثرت مشخص شود. به بیان دقیق‌تر شیخ بهائی در اینجا به بحث وحدت و کثرت توجه نداشته و به تجلیات ذات خداوند در موجودات دیگر پرداخته است بدان معنا که کثرت‌هایی که در جهان خارج مشاهده می‌کنیم تجلیات ذات یگانه خداوند در اسماء و صفات هستند و موجودات کثیر در عالم نیز از اسماء و صفات خداوند به وجود می‌آیند؛ بنابراین شیخ بهائی تجلیات خداوند را در اینجا مطرح

کرده ولی در باب تعریف وحدت و کثرت و نیز چگونگی پیدایش کثرت از وحدت، بحثی بیان نکرده است.

۳) فطری بودن توحید ذاتی در نگاه شیخ بهائی

یکی از مسائلی که شیخ بهائی در باب توحید ذاتی به آن اشاره داشته، روش شناخت آن از طریق فطرت است. فطری بودن توحید ذاتی امری یقینی و حقیقی است و این مسئله محور اساسی مسائل نظری و عملی در مباحث خداشناسی و در زندگی فردی و اجتماعی انسان است. این بحث از جمله مسائل دقیق الهی است که باید با جدیت تمام در به ثمر رساندن آن دقت شود ولی شیخ بهائی گفتار سابقان و لاحقان را در این خصوص خالی از ریب و بیرون از عیب نمی‌داند و بیان می‌کند سزاوار بود بحث مزبور فصل جداگانه‌ای به اندازه توان ایراد شود. (بهائی ۱۴۰۳، ج ۱، ۲۹۸)

جز خدا هیچ نیست در دل ما آفرین بر دل توانگر ما

(شیخ بهایی، ۱۴۰۳: ج ۱، ۱۵۸)

شیخ بهائی در پی اثبات توحید خداوند از راه فطرت و به روش ایجابی و حلی است. در نگاه ایشان توحید ذاتی یکی از اصول مشترک تمام ادیان الهی است. تفسیرها و برداشت‌هایی که در این خصوص داده می‌شود، بیانگر دیدگاه حکما و اهمیت این مسئله و پرداختن آنان به توحید فطری است. به نظر می‌رسد می‌توان درستی و حقانیت این دیدگاه را همراه با استدلال‌های عقلی و نقلی آن‌ها مشاهده کرد و بر این اساس اعتقاد به توحید ذاتی را یک اعتقاد درونی و فطری دانست. او می‌گوید:

ما را خواهی جمله حدیث ما کن خو با ما کن ز دیگران خو واکن
ماز ییائیم یاد ما زیبا کن با ما تو دو دل مباش دل یکتا کن

(شیخ بهائی، ۱۴۰۳: ج ۱، ۱۵۸)

شیخ بهائی در آثار خویش در باب فطری بودن توحید ذاتی بر این عقیده است که توحید ذاتی یک نگرش و اندیشه اسلامی و کلامی بوده و جزء باورهای دینی انسان‌های موحد است. آن‌ها بر اساس این باور خود درصدد به نظم درآوردن اعتقادات فردی، اجتماعی، رفتاری و فکری خویش هستند. انسان‌های موحد با بت‌پرستی و شرک به جدال و مقابله پرداخته و خواستار برجیده شدن شرک از تفکر انسان‌ها و درصدد فهم دقیق از توحید ذاتی هستند. در این میان برخی برای فهم دقیق این مطلب به فطرت خود رجوع کرده و سعی بر درک آن از راه فطرت خود دارند و برخی دیگر نیز سعی بر اثبات توحید ذاتی از طریق استدلال‌های فلسفی و کلامی داشته تا از این طریق توحید ذاتی خداوند را اثبات کنند. نکته قابل تأملی که شیخ بهائی به آن اشاره دارد این مطلب است که همه انسان‌ها در باب فطری بودن توحید ذاتی خداوند با یکدیگر برابر بوده و اگر انسان به فطرت خود با دقت مراجعه کند توحید ذاتی خداوند را بهتر درک خواهد کرد ولی در باب استدلال‌های فلسفی این‌گونه نیست بدان معنا که این راه برای همگان هموار نیست و تنها بخشی از مردم به دلیل استعدادهای فردی، به دنبال استدلال فلسفی در باب توحید ذاتی خداوند می‌روند. برخی استعداد فهم مسائل فلسفی را داشته و برخی دیگر از این استدلال‌ها گریزان هستند. این بخش از افراد تنها از راه فطرت به دنبال اثبات وجدانی توحید ذاتی خداوند هستند. (شیخ بهائی، ۱۴۰۳: ج ۱، ۴۲۲)

شیخ بهائی در ادامه برای بیان دیدگاه خود اشاره به آیاتی از قرآن کرده و سعی

بر آن داشته است که این مطلب را نیز از طریق این آیات اثبات کند. «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (روم / ۳۰) «پس [با توجه به بی‌پایه بودن شرک] حق‌گرایانه و بدون انحراف با همه وجودت به سوی این دین [توحیدی] روی آور، او پابرجا و ثابت بر [سرشت خدا که مردم را بر آن سرشته است باش برای آفرینش خدا هیچگونه تغییری و تبدیلی نیست؛ این است دین استوار؛ ولی بیشتر مردم معرفت [به این حقیقت‌اصیل] ندارند» ایشان با توجه به این آیه اعتقاد توحید خداوند را امری فطری دانسته و بیان می‌کند انسان فطرتاً توحید خداوند را می‌یابد. ایشان راه شناخت توحید خداوند را از طریق فطرت دانسته و بیان می‌کند انسان‌ها فطرتاً توحید خداوند را تصدیق می‌کنند. (شیخ بهایی، ۱۳۸۷ الف: ۲۳۰)

شیخ بهائی بیان می‌کند قرآن از توحید فطری فراوان یاد می‌کند و به یاد می‌آورد که اگر از انسانها پرسید که فطرتاً چه کسی را به عنوان خداوند واحد می‌شناسد، می‌گویند: الله. نکته ای که شیخ در اینجا به آن اشاره دارد فطری بودن توحید خداوند است و بیان می‌کند انسان فطرتاً توحید خداوند را می‌یابد و تنها او را به عنوان خداوند می‌شناسد که این مطلب حکایت از شناخت توحید از راه فطرت است. (شیخ بهایی، ۱۴۱۵: ۲۳۰)

بنابراین باید گفت آثار حقیقت توحید ذاتی خداوند در عالم وجود ظاهر است ولی برای برخی که مشرک اند حجاب‌هایی در دیده آنان پیدا شد این توحید مورد انکار است درحالی که دل‌های عارفان آثار توحید ذاتی پیدا است و همه آفریدگان پرده‌های طلعت او و همه مردم نقاب چهره فریبای او هستند؛ بنابراین نقطه در افاده ظهور و اظهار برابر با مراتب وجود است زیرا موجودات مطابق با حقایق کلامند و همانا کلام از ترکیب حروف ظاهر می‌شود و ظهور نقطه از مخزن ذات خود به حسب

ظهور مراتب اعداد است یعنی بر اثر تکرر واحد در درجات معدود. بنابراین اطلاع از حقیقت نقطه و عدد از جمله اسرار وجود خدای سبحان است که نقاب عزت و جمال اسرار آنها جز برای اهل کشف و شهود و آنها که در جاده شریعت حقه سید رسولان علیه افضل الصلوات و التحیات قدم گذارده اند برای دیگران گشوده نخواهد شد. (بهائی، ۱۴۰۳: ج ۳، ۱۱۶)

به نظر نگارنده شیخ بهائی در اینجا سعی بر اثبات فطری بودن توحید خداوند، از طریق ایجابی داشته و در این خصوص به آیات قرآن اشاره کرده است ولی شاید دلیل عقلی و قانع کننده ای برای آن ارائه نداده است و در این باب تنها به بیان چند آیه اکتفا کرده است. در واقع ایشان بر این باور است که توحید ذاتی امری فطری بوده ولی از کیفیت و چگونگی آن سخنی گفته نشد.

شیخ بهائی در بیان جایگاه فطری بودن توحید ذاتی در زندگی انسان اشاره به سخن ابوسعید کرده و بیان می کند: از ابوسعید ابوالخیر پرسیدند تصوف چیست؟ در پاسخ گفت: تصوف آن است که انسان وقت خود را صرف چیزی که شایسته ترین است، کند که آن همان خداوند یکتاست. برخی دیگر گفته اند تصوف آن است که انسان صوفی از همه تعلقات دست بردارد و کاملاً متوجه خدا یکتا باشد. «هو الانقلاع عن العئق و الا نقطاع الی رب الخلائق». (بهائی ۱۴۰۳: ج ۳، ۱۰۶)

ایشان سعی کرده یکی از راه های شناخت توحید ذاتی خداوند را فطرت انسان معرفی کند و این مطلب را یکی از مهمترین مسائل توحید دانسته است. اگر کسی در اصالت این موضوع اشکال کند، نمی تواند این راه را در خود پیدا کند. باید گفت انسان بر اثر غفلت یا گناه از فطرت خود غافل شده و نمی تواند توحید ذاتی را از طریق فطرت بیابد و اگر انسان به پاک سازی نفس خود پرداخته و غفلت و گناه را از فطرت دور گرداند توحید ذاتی خداوند را نیز می یابد. هر قدر انسان در پاک

کردن نفس از غفلت و گناه قوی تر بوده و بهتر به فطرت خویش مراجعه کند، توحید را نیز بهتر و روشن تر می یابد.

۴) احدیت و واحدیت ذات خداوند

توحید ذاتی نزد حکماء به معنی یکی بودن ذات واجب تعالی بوده و اینکه شریک، مانند و مثلی در مرتبه ذات خداوند وجود ندارد، (نه دارای ترکیب در ذات و نه واجب بالذات دیگری خارج از ذاتش) به بیان دیگر، توحید ذاتی را در دو مقام «احدیت ذات» و «واحدیت ذات» می توان بررسی کرد. شیخ بهائی توحید ذاتی را در دو مرتبه قابل طرح دانسته است: مرتبه احدیت (نفی ترکیب)، مرتبه واحدیت (شریک نداشتن).

۱-۴- احدیت ذات خداوند

منظور از توحید احدی بسیط محض دانستن واجب تعالی از هرگونه ترکیب و جز داشتن است؛ بدان معنا که ذات او بسیط بوده و هیچگونه ترکیب و کثرتی در آن راه ندارد. (مطهری، ۱۳۷۰: ۱۳۶) به بیان دیگر احد به معنای نفی ترکیب و اجزا و بسیط بودن ذات است. از جمله شواهد در این باب عبارت است از: «لا تقدرة الاوهام بالحدود والحركات و لابلجوارح و الادوات» (بحرانی، ۱۳۷۵: ج ۳، ۱۶۲) و «الاول بسیط فی غایه البساطه و التحدید...» (ابن سینا، ۱۹۷۲: ۳۳)

نخستین آیه از سوره توحید را می توان گواه بر توحید احدی واجب تعالی دانست. محققین برای لفظ «احد» در آیه «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» تفاسیر مختلفی را مطرح کرده اند که یکی از آنها بدین شرح است: الاحد: الذی لا یتجزأ و لا ینقسم فی ذاته و لا فی صفاته. احد به کسی گفته می شود که در ذات و صفات خود تجزیه و تقسیم ندارد. (زبیدی، ۱۴۱۴: ج ۴، ۳۲۹) خداوند متعال در این سوره به احدیت توصیف

شده است احد در مواقعی به کار می رود که احتمال و امکان فرض ثانی و تعدد وجود نداشته باشد. (طباطبایی، ۱۴۱۱: ج ۷، ۹۰)

شیخ بهائی در باب این آیه، همنظر با حکماء بوده و در بیان تبیین احدیت واجب تعالی پیرامون آیه شریف «قل هو الله احد» بیان می کند که خداوند در اینجا با واژه احد موصوف گشته است نه واحد. چرا که احد ذاتی است که با آن دیگری اعتبار نمی شود اما واحد ذاتی است موصوف به وحدت. پس در واژه احد اعتبار ذات به تنهایی منظور است و در واحداعتبار ذات وصف است. از این رو احد بیش از واحد بر فردیت و تجرد منزله بودن دلالت می کند و سری در واژه احد نهفته است که در واحد نیست. (بهائی، ۱۴۰۵: ۳۵)

به بیان دیگر خداوند در ذاتش احد بوده و مرکب از اجزای ذهنی نیست. او در صفات نیز شریک نداشته و انقسام خارجی و ذهنی نمی پذیرد. خداوند جوهر، عرض نبوده و از لوازم جسم چون رطوبت، یبوست، کم، کیف، برودت، حرارت، زمان، مکان، حرکت، سکون، خفت، ثقل و مانند آنها منزله و مبرا است؛ بنابراین واجب تعالی هیچ گونه ترکیب ذهنی نداشته و در ذاتش بسیط محض است؛ و این چنین موجودی بی نهایت و کامل بوده و تعدد بردار نیست. (بهائی، ۱۳۸۷: ب: ۴۲۵)

از منظر نگارنده شیخ بهائی در اینجا به بحث احدیت ذات خداوند از طریق نقضی پرداخته و سعی دارد همانند اکثر حکماء، احدیت را به معنای عدم ترکیب در ذات تعریف کند. ایشان در خصوص این ادعا برهانی را اقامه نکرده است از این رو شاید بتوان گفت این امر ضعف شیخ را در این بحث نشان می دهد. شیخ بهائی در این خصوص به جای بیان استدلال عقلی، بیشتر از روش اقناعی استفاده کرده و با استدلال فلسفی و عقلی بی گانه است. ایشان سعی در اثبات احدیت ذات خداوند توسط آیات و روایات دارد. نکته دیگر در خصوص احدیت ذات خداوند این مطلب

است که شیخ بهائی اشاره به جوهر و عرض و... نداشتن خداوند کرده است که در این خصوص نیز تنها به طرح ادعا بسنده کرده و برهان و استدلالی بیان نمی کند. البته شاید بتوان منشاء این مطالب را در روش ایشان دانست زیرا او با روش اهل فلسفه رابطه خوبی نداشته و از استدلالات فلسفی بسیار کم استفاده می کند.

۲-۴- واحدیت ذات خداوند

یکی دیگر از مراتب توحید ذاتی خداوند که حکماء بسیار به آن توجه داشته اند، مقام واحدیت واجب تعالی است. صفات و مفاهیم در این مرتبه مورد توجه قرار گرفته و عین ذات اعتبار می شوند بدان معنا که شریکی برای واجب تعالی وجود نداشته و واجب الوجودی را در کنار او نمی توان قبول کرد. (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ج ۶ ، ۲۸۴) وجود حقیقی، وحدت و صرافتی دارد که با آن وحدت، نمی توان واجب الوجودی در کنار واجب تعالی دانست و این همان واحدیت اوست بنابراین، او یگانه است و هیچ شریکی ندارد. (آملی، ۱۳۶۸: ج ۱، ۵۱) واحد بودن واجب تعالی بدان معنا است که در مرتبه وجود او هیچ موجود دیگری وجود نداشته و همتا و مثل ندارد. در غیر این صورت مستلزم قبول واجب الوجود دیگری در عرض او خواهیم بود. (بحرانی، ۱۳۷۵: ج ۴، ۲۸۸) «إذ لا مثل له و لا ضد له» (ابن سینا، ۱۳۶۴: ۵۵۵) «فالواجب الوجود واحد...» (ابن سینا، ۱۳۷۶: ج ۱، ۳۶۶)

شیخ بهائی در باب واحدیت خداوند در کتاب کشکول خود اشاره به روایتی از حضرت علی (ع) داشته و بیان می کند در جنگ جمل، عربی از جا برخاست خطاب به ایشان عرض کرد یا امیرالمومنین آیا شما می گوئید خدا یکی است؟ اصحاب از چنین سوالی به وی پرخاش کردند، امیرالمومنین فرمود دست از او بردارید زیرا آنچه را که او اراده کرده ما هم بیش از آن را از مردم انتظار نداریم. سپس فرمود: گفتار در توحید خدا به چهار گونه است، دو وجه از آن نسبت به خدا سزاوار نیست

و دو وجه آن برای خدا ثابت است؛ اما آن دو وجهی که شایسته مقام خداوند نیست؛ نخست آنکه هرگاه کسی بگوید او واحد و یکی است و مراد از یکی در باب عدد باشد. این قسم مسلماً نسبت به خدا درست نیست زیرا خداوند هم‌تا و دومی ندارد در باب عدد نمی‌آید همچنان که برخی خداوند را ثلاث می‌دانند و البته آنها کافر هستند.

دوم آنکه کسی که می‌گوید هو واحد منظورش نوعی از جنس است این نسبت نیز درست نیست زیرا در این قول تشبیه است. اما آن دو وجهی که نسبت به خدا ثابت است یکی آن که کسی که می‌گوید خدا یکی است یعنی خدای یکتائی است که در میان موجودات شبیه و مثلی ندارد و خدا چنین است، دیگر آنکه خدا یکی است مراد احدی المعنی است یعنی در وجود و عقل و وهم مجسم نمی‌شود و خدا چنین است. (بهائی، ۱۴۰۳: ج ۱، ۱۸۶)

از دید نگارنده بحث توحید از چنان اهمیتی برخوردار بوده که حضرت در روز جنگ به این بحث پرداخته و در پی شکافتن آن بوده است. بحث توحید در آن زمان، مورد توجه عموم مردم قرار داشته از این رو حضرت می‌فرماید «ما بیش از آن از مردم انتظار نداریم». اما دلیل اصلی که سبب شد تا شیخ بهائی به این روایت اشاره کند بحث توحید خداوند است. ایشان توحید را بر چهار قسم کرده و می‌فرماید دو قسم از این چهار قسم باطل و دو قسم دیگر در مورد خداوند صحیح بوده و به کار می‌رود. دو قسم اول را وحدت عددی و وحدت نوعی دانسته و هر دو را در باب خداوند باطل می‌داند اما دو قسم دیگر به معنای واحد و احد بودن خداوند است که این دو در باب خداوند صحیح است. بنابراین آنچه وحدت عددی است، می‌توان برای او ثانی تصور کرد و اگر ثانی برای او فرض شود، آن واحد مرکب از وجود و عدم خواهد شد. بنابراین بسیط من جمیع جهات نخواهد بود، بلکه ممکن بوده و

نیاز به واجب خواهد داشت از طرفی هر شی که تعدد بپذیرد، یعنی قابلیت تعدد داشته باشد، تعدد پذیری او ناشی از ذات خودش نیست، پس ناشی از امری خارج از ذات خواهد بود و به عبارتی آن شیء معلول خواهد بود.

شیخ بهائی در جای دیگر به این مطلب اشاره داشته که وحدت واجب الوجود بالذات، وحدت عددی نیست، بلکه وحدت حقه حقیقی است. وحدت دارای مراتبی است که بالاترین آن شامل واجب تعالی می شود که همان وحدت حقه وجوبیه است. این وحدت نه تنها هیچ گونه کثرتی را نمی پذیرد، بلکه فرض تکثر نیز برای آن محال است اما مراتب دیگر این وحدت، از چنین ویژگی برخوردار نیستند؛ بنابراین هیچکدام از این مراتب، از وحدت حقه خداوند متعال برخوردار نیستند. (بهائی، ۱۴۰۳: ج ۱، ۷۹)

شیخ بهائی در ادامه بیان می کند تقوا و پرهیزکاری دارای سه مرتبه است که اولین آن بری شدن از شرک است. در خصوص این مرتبه می توان اشاره به آیه شریفه قرآن کرد که خداوند می فرماید: و الزمهم کلمه التقوی. مفسرین مراد از کلمه تقوی در آیه مذکور را همان «لا اله الا الله» می دانند که نشان از ظلمت و کفر است. (بهائی، ۱۳۸۹: ۴۶۳)

البته شیخ بهائی با بیان این روایت، نتوانسته تعریف دقیقی از واحد بودن خداوند ارائه نماید و ثانیاً سعی کرده با توجه به اضداد به تعریف برسد؛ یعنی چهار قسم از توحید را مطرح کرده و با باطل کردن دو قسم، دو قسمت دیگر را برای خداوند اثبات می کند. او واحد حقه حقیقی را در مقابل واحد عددی دانسته و سعی می کند با باطل کردن وحدت عددی، وحدت حقه را برای خداوند ثابت کند که این امر دارای اشکال است زیرا غیر از واحد عددی وحدت های دیگر نیز مانند نوعی، جنسی و... وجود دارند. این در حالی است که با باطل کردن وحدت عددی، وحدت حقه

حقیقی به دست نمی آید بلکه باید برای اثبات وحدت حقه حقیقی برای خداوند یک برهان و استدلال آورده شود؛ ولی از آثار ایشان برهان و استدلال فلسفی در باب وحدت حقه حقیقی به دست نمی آید. ایشان به جای استدلال عقلی از مناجات و روایات استفاده کرده و چنانچه بیان شد روش ایشان استفاده از روایات است تا استدلال فلسفی. شاید بتوان گفت این امر یک ضعف اساسی در دیدگاه شیخ بهائی به حساب می آید.

۵) براهین اثبات توحید ذاتی خداوند

شیخ بهائی برای اثبات توحید ذاتی خداوند بعد از روش فطرت، به استدلال عقلی اشاره داشته و با دو برهان سعی بر اثبات توحید ذاتی خداوند دارد. برهان اول فلسفی بوده که برای این برهان چند مقدمه ذکر می کند. ایشان برهان دومی را نیز مطرح می کند در حالی که این برهان اقناعی بوده و نمی توان آن را برهان فلسفی دانست. اما از آنجا که شیخ بهائی این مطلب را به عنوان برهان ذکر می کند مانیز آن را بیان می کنیم.

برهان اول: مقدمه اول: فصول جوهریه با الفاظی تعبیر می شوند که خود جوهر بوده و عوارض به آن ها اضافه می شوند. چنانکه فصل انسان را ناطق و مدرک کلیات می دانند و فصل حیوان را حساس و متحرک می گویند فصول جوهریه از قبیل نسب و اضافات نبوده بلکه همان جواهرند.

مقدمه دوم: هرگاه مشتق بر چیزی صادق آمد، مستلزم آن نیست که مبداء اشتقاق قائم به آن چیز باشد با آنکه در عرف لغت چنین قیامی متصور است. چنانکه لغوی ها و ادیبان مثلا اسم فاعل را این چنین معنی می کنند "کلمه ایست که دلالت می کند بر امری که مشتق منه قائم به آن باشد" این چنین تفسیری دور از تحقیق

است. شیخ بهائی و دیگران به همین مناسبت گفته‌اند: مثلا هرگاه حداد بر زید صادق باشد، بدان معنا است که حدید موضوع صنعت اوست و شمس به آبی صدق می‌کند که بر اثر حرارت خورشید گرم شده باشد.

حال پس از بیان دو مقدمه مزبور می‌گوییم وجودی که مبداء اشتقاق ماست، ممکن است قائم بذات خود باشد که واجب الوجود و واحد است و وجود دیگران منتسب به او است. بنابراین موجود اعم از حقیقت وجود و منتسب به وجود است و این مفهوم عام وجود از اقسامات معقولات ثانیه و از بدیهیات اولیه است. (بهائی ۱۴۰۳، ۱، ۲۹۸)

شیخ بهائی با دومقدمه به اثبات توحید خداوند می‌پردازد. در مقدمه اول معتقد است چنانکه اکثر منطق دانان و فیلسوفان اسلامی باور دارند در تعریف حد تام، جنس و فصل هر دو، جوهر هستند. بدان معنا که در تعریف انسان می‌گویند: حیوان ناطق. البته می‌توان به این جواهر، اعراض را حمل کرد ولی در اینجا مراد از جنس و فصل جواهراند نه اعراض. شیخ در مقدمه دیگر نیز به این نکته اشاره دارد که اگر اسمی دارای صفت و یا مشتق شد، این صفت برای آن اسم بوده و نشان از آن دارد که آن اسم دارای چنین خصوصیت و صفتی است. شیخ بهائی بعد از بیان این دو مقدمه به این مطلب می‌رسد که ما خداوند را دارای صفت واجب الوجود و دارای صفت توحید می‌دانیم و وجودی را که برای او می‌دانیم عین ذاتش است لذا او را واجب الوجود لذاته و یگانه می‌خوانیم.

برهان دوم: شیخ بهائی در این برهان اقناعی، درصدد اشاره به فطرت و اثبات توحید از طریق آن است. ایشان بیان می‌کند دل بستن به غیر از خداوند انسان را از او دور کرده و این مطلب حکایت از آن دارد که خداوند یکی بوده و محبت غیر از او سبب دوری انسان از خداوند و توحید او می‌شود.

شیخ بهائی برای بیان این مطلب اشاره به گفتاری از ملاعبدالرزاق داشته که در آن توجه به توصیف اعتقادی مردم دارد. ایشان در ذیل قول خدای متعال «لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون» بیان می‌کند نیکی هرگونه فعلی است که انسان نیکوکار را به خداوند نزدیک می‌سازد و تقرب به خداوند در صورتی وجود پیدا می‌کند که آدمی از ماسوای او اظهار بیزاری نماید. بنابراین هرگاه کسی چیزی را در عرض خداوند دوست داشته باشد، از خداوند به همان اندازه محروم شده و در پنهانی شریک برای او قرار داده زیرا به چیزی غیر از خداوند اظهار علاقه کرده است. چنانکه فرموده: «و من الناس من یتخذ من دون الله اندادا یحبونهم کحب الله» برخی از مردم برای خداوند شریک قرار می‌دهند و آنها را همان‌گونه دوست می‌دارند که خداوند را دوست می‌دارند و کسی که خود را بر خداوند برگزیند و خواسته خود را بر خداوند برتری دهد از سه راه (یکی علاقه‌مندی، دیگری شریک گرفتن برای او و سومی خود را بر او برتری دادن) از خداوند دور شده است. اکنون اگر کسی خداوند را بر خود برتری دهد و خواسته‌های او را تا حدی که می‌تواند بر اراده‌های خود برتری دهد، دوری او از خداوند برطرف شده و تقرب به حصول می‌پیوندد و در غیر این صورت همچنان از دربار خداوند محجوب و محروم خواهد ماند. اگر از مال دیگری دو چندان انفاق کند باز هم از نیکی و احسان بهره‌ای ندارد؛ زیرا خداوند از طرز انفاق او با خبر است، اگرچه دیگران از کیفیت احسان او اطلاعی ندارند. (بهائی، ۱۴۰۳: ج ۱، ۱۶)

شیخ بهائی در اینجا بیان می‌کند، اگر انسان محبت کسی را غیر از خداوند یعنی در عرض او در دل داشته باشد، از خداوند دور شده و برای او شریک قرار داده است. بدان معنا که هیچ چیزی را نباید در کنار خداوند قرار داد زیرا اگر موجودی در عرض خداوند قرار بگیرد او محدود شده و نمی‌تواند صرف الوجود یا موجود نا محدود

و لایتنهی باشد و این مطلب با واجب الوجود بودن خداوند منافات دارد و نیز اگر برای خداوند شریک در وجود فرض شود با توجه به حکمت مرتبه وجود و عجز و قصور نیروهای فکری و عقلی انسان در رسیدن به هدف زندگی و سعادت ارسال رسل و انزال کتب آسمانی برای هر یک از آنها ضروری بود؛ اما از عدم معلول و اینکه پیامبری که دعوت به شرکت کند نیامده است به عدم علت پی می‌بریم.

به نظر نگارنده شیخ بهائی سعی کرده تا از طریق برهان فطرت، توحید ذاتی خداوند را اثبات کند. نکته قابل توجه آن است که ایشان به ۱- روش شناخت توحید ذاتی و ۲- اثبات توحید ذاتی، اشاره داشته و در هر دو مورد بیان می‌کند روش شناخت توحید ذاتی خداوند فطرت انسان است. در این جا نیز علاوه بر روش شناخت توحید ذاتی بر این باور است که اثبات توحید ذاتی خداوند از راه فطرت ممکن است. چنانچه مشاهده می‌شود شیخ بهائی در اثبات فطری بودن توحید ذاتی به گفتاری از ملا عبدالرزاق اشاره و سعی کرده است آراء خود را در بیان ایشان مطرح کند ولی نقدی که به ایشان در اینجا وارد است اقتناعی بودن این برهان است بدان معنا که برهان استدلالی و یقینی در باب فطری بودن توحید ذاتی خداوند مطرح نشده است. شیخ بهائی تنها ادعاهایی را در خصوص فطری بودن توحید ذاتی مطرح کرده و برهان تام و قانع کننده‌ای در این خصوص مطرح نکرده است.

۶) ابطال ثنویت

لازمه اثبات و اعتقاد به توحید، بطلان دوگانگی و ثنویت است، بطلان دوگانگی و چند خدایی دارای ابعاد پنهان و پیدا است که ابعاد جمعی و فردی انسان را در بر می‌گیرد. با نفی دوگانگی و چند خدایی، توحید ذاتی برای واجب تعالی اثبات شده و هرچه دوگانگی و چند خدایی دقیق تر نفی شود توحید ذاتی خداوند نیز عمیق

تر اثبات خواهد شد.

راه حل نقضی:

شیخ بهائی، ثنویه را به چند قسم تقسیم می‌کند. قسم اول کسانی اند که به یک خدا قائل بوده ولی براین باورند که انسان شایستگی ستایش واجب الوجود را نداشته و از این رو برای پیامبران فرشتگان و ستارگان مجسمه‌هایی ساخته و آن‌ها را عبادت می‌کنند تا مجسمه‌ها انسان را در پیشگاه خداوند شفاعت کنند.

شیخ بهائی در کتاب کشکول خود در این خصوص بیان می‌کند ثنویه آن گروه از مردم اند که در مسئله توحید اختلاف دارند. در برخی از کتاب‌های کلامی خود در مسئله توحید با موحدین اختلاف دارند. البته این اظهار خطا و دور از حقیقت است زیرا ثنویه (بت پرستان) معتقد به دو واجب الوجود نبوده و بت‌های خود را با آنکه خدا می‌خوانند ولی در اصل خداوند را واجب الوجود می‌دانند. آنها معتقدند تنها مجسمه‌هایی از پیامبران و فرشتگان و ستارگان می‌سازند و می‌گویند ما شایستگی ستایش از واجب الوجود را نداریم و این مجسمه‌ها را عبادت می‌کنیم تا از ما در پیشگاه خدا شفاعت کنند. (بهائی، ۱۴۰۳: ج ۳، ۱۲۶)

قسم دوم از ثنویه‌ها گروهی اند که قائل به خدای خیر و شر هستند و هردوی آن‌ها را واجب الوجود می‌دانند این قسم از ثنویه‌ها معتقد به دو واجب الوجوداند که یکی فاعل خیر است و دیگری فاعل شر. به همین مناسبت برخی از آنها نور را فاعل خیر و تیرگی را فاعل شر می‌دانند و این عده همان مانوی‌ها هستند، ابوطیب در ضمن قصیده‌ای به عقیده مانوی‌ها کرده است:

و کم لظلام اللیل عندی من ید تحقق ان المانویه تکذب

چه بسیار نیکویی‌هایی که از تاریکی شب به من رسیده و این معنی ثابت می‌کند مانوی‌ها که تیرگی را فاعل شر می‌دانند دروغ می‌گویند زیرا احسان از خیرات است

نه از شرور؛ و عده‌ای از آنها فاعل خیر را یزدان و فاعل شر را اهریمن گفته اند. (بهائی، ۱۴۰۳: ج ۳، ۱۲۶) قسم سومی که شیخ بهائی به آنها پرداخته و آنها را مقابل توحید دانسته است، مسیحیان هستند. شیخ در کتاب کشکول خود در خصوص این قسم می‌نویسد: مسیحیان معتقداند خدا واحد بالذات است و منظورشان از اقانیم (جمع اقنوم) صفات همراه ذات است. اقانیم عبارتند از اب و ابن و روح القدس و مقصودشان از اب، ذات مع الوجود و مرادشان از ابن ذات مع العلم و به ابن کلمه هم می‌گویند و نظرشان از روح القدس ذات مع الحیات است.

شیخ بهائی قسم اخیر را به سه دسته تقسیم می‌کند:

۱- ملکانیه: اینان معتقداند پاره‌ای از لاهوت در ناسوت حلول کرده و با کالبد مسیح متحد گردیده و به لباس او در آمده است. او را تا پیش از آنکه بدین لباس در آید ابن نگفته اند و این گروه قائل به تثلیث اند و قرآن کریم چنین اشاره فرموده «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثُ ثَلَاثَةٍ» (مائده / ۷۲) بدرستی کافر شدند آنها که خدا را سومین آن سه تن خواندند و همین عده معتقداند که آویزش بدار بر کالبد ناسوتی قرار گرفت و در لاهوت اثری نداشت.

۲- یعقوبیه: معتقدند کلمه یعنی ابن که به صورت گوشت و خون درآمد و از آن مسیح پیدا شد و او خداست. کردگار جلیل در قرآن چنین فرموده «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ» (مائده / ۷۳) بدرستی کافرند آنها که گفته اند خدا همان مسیح پسر مریم است.

۳- نسطوریه: آنها نیز معتقدند همانند اشراق و درخشش خورشید بر بلور، لاهوت برعالم ناسوت اشراقی کرد. همچنین معتقدند قتل و صلب بر ذات مسیح از جهت ناسوتیت او واقع شد نه از جهت لاهوتیت وی. منظور از ناسوت جسد است و مراد از لاهوت، روح. (بهائی، ۱۴۰۳: ج ۲، ۲۹۸)

مسیحیان با بیان مسئله تثلیث، اعتقاد به وحدت عددی خداوند داشته و اب، ابن و روح القدس را سه اقنوم می دانند و با این تفسیر، خداوند قسیم و در عرض ابن و روح القدس قرار داشته و قسم سوم در کنار آنان خواهد بود. این مطلب اشاره به وحدت عددی خداوند داشته که مسیحیان به آن اعتقاد دارند. (طباطبایی، ۱۴۱۱: ج ۶، ۷۰)

به نظر نگارنده در قسمت اول اشاره به توحید خداوند و ساختن مجسمه هایی از پیامبران شده که در این بخش چند نکته قابل توجه است. یکی آنکه این گروه اعتقاد به وجود خداوند واحد داشته ولی به علت عدم شایستگی اطاعت خداوند، توسط مجسمه های ساخته شده به عنوان پیامبران، در پیشگاه خداوند شفاعت شوند. دوم آن که این قسم قائل به شفاعت بوده و همین دلیل بر ساخته شدن مجسمه های شفاعت پیامبران نزد خداوند است. نکته دیگر اینکه ایشان علاوه بر خداوند، به پیامبران و فرستادگان خداوند نیز اعتقاد داشته و مجسمه هایی از آنها برای شفاعت می ساختند. با این سه فرض می توان گفت این دسته قائل به خداوند واحد بوده ولی بت ها را به علت عدم شایستگی ساخته اند.

در باب قسم دیگر که اعتقاد به دو خداوند خیر و شر دارند باید گفت این قول باطل بوده زیرا علاوه بر آیات قرآن که اشاره مستقیم به وحدانیت خداوند کرده «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» ادله عقلی فراوانی نیز در رد این نظریه وجود دارد. چنانچه به این نظر اعتقاد داشته باشیم با اشکالاتی چون محدود شدن، ممکن الوجود شدن، عدم صرافت، ناقص شدن، محتاج و نیازمند شدن و دارای ماهیت شدن واجب الوجود مواجه خواهیم شد. در قسم سوم نیز تثلیث (خدای پدر، خدای پسر و خدای روح القدس) باطل است زیرا این مسئله از دو حال خارج نیست:

اول آنکه هر یک از این سه خدا دارای وجود و شخصیت مجزا و جداگانه هستند،

بدان معنا که هر یک از آنها خدایی مستقل در نظر گرفته شده که در این صورت با یکتایی خداوند مخالف است.

دوم اینکه سه خدا دارای یک شخصیت بوده و هر یک جزئی از آن را تشکیل می‌دهند در این صورت نیز مستلزم ترکیب بوده و با بساطت خداوند مخالف است. خداوند در رد عقیده نصارا می‌فرماید: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثُ ثَلَاثَةٍ وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ» (مائده / ۷۳) «آنان که گفتند: خدا یکی از این سه تاست [پدر، پسر، روح القدس] یقیناً کافر شدند، و حال آنکه هیچ معبودی جز خدای یکتا نیست». نصارا معتقدند از میان آب، ابن و روح القدس خداوند یکی از آنها است و این امر باطل است چرا که باید قائل به سه خداوند بود که این مطلب همان وحدت عددی بوده که در گذشته بطلان آن بیان شد و شیخ بهائی چنین وحدتی را برای خداوند متعال مردود دانست و اعتقاد به آن را کفر می‌داند. (بهائی، ۱۳۸۳: ۳۱۷).

۷) نتیجه‌گیری

از مطالب بیان شده می‌توان نتیجه گرفت:

- ۱- شناخت توحید ذاتی خداوند، از چندین راه امکان پذیر است که یکی از آنها شناخت فطری توحید و دیگری استدلال عقلی است. شیخ بهائی راه فطرت را برتر از روش‌های دیگر دانسته و در ابتدا به آن پرداخته است. سپس به استدلال‌های فلسفی اشاره و در هر دو راه از نقل نیز استفاده می‌کند. در این زمینه انسان‌هایی که به فطرت خویش بهتر مراجعه کنند، توحید ذاتی خداوند را بهتر درک می‌کنند.
- ۲- واجب الوجود بالذات دارای مقام توحید ذاتی بوده و این مقام، احد و واحد است. او نه تنها یک مصداق خارجی دارد، بلکه محال است بیش از یک مصداق خارجی داشته باشد؛ بنابراین بقیه مصادیق آن ممتنع بالذات اند.

۳- واجب تعالی دارای مقام احدیت ذاتی بوده و دارای جنس و فصل نیست به بیان دیگر واجب الوجود بسیط محض بوده و ترکیب در ذات او راه ندارد زیرا اگر ترکیب در ذاتش باشد مرکب از وجود و عدم خواهد شد. بنابراین ذات حق تعالی دارای عدم شده و ممکن وجود خواهد شد نه واجب الوجود

منابع

- قرآن کریم.

۱. آملی، سید حیدر، (۱۳۶۸)، *جامع الاسرار*، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.
۲. ابن اثیر ابوالحسن، (۱۳۹۹)، *النهایه فی غریب الحدیث*، بیروت، مکتبه العلمیه.
۳. ابن سینا، (۱۳۷۶)، *الهیات من کتاب شفا*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۴. _____، (۱۹۷۲)، *تعلیقات*، بی‌جا، بی‌تا.
۵. _____، (۱۳۶۴)، *النجاه من الغرق فی الضلالت*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۶. بحرانی، ابن میثم، (۱۳۷۵)، *شرح نهج البلاغه*، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
۷. بهائی، محمد بن حسین، (۱۳۸۷ الف)، *الاثننا عشریات الخمس*، قم، اعجاز.
۸. _____، (۱۳۸۷ ب)، *عتقادات، به همراه سه ترجمه*، تهران، نشر اساطیر.
۹. _____، (۱۳۸۹)، *الاربعین*، ترجمه شمس الدین خاتون‌آبادی، تهران، حکمت.
۱۰. _____، (۱۳۸۳)، *زبدہ الأصول مع حواشی المصنف علیها*، قم، شریعت.
۱۱. _____، (۱۴۰۳)، *الکشکول*، بیروت، علمی.
۱۲. _____، (۱۴۰۵)، *مخلات*، بیروت، عالم‌الکتب.
۱۳. _____، (۱۴۱۵)، *مفتاح الفلاح*، قم، مؤسسه النشر الإسلامی.
۱۴. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲)، *المفردات فی غریب القرآن*، بیروت، دارالقلم.
۱۵. زبیدی، سید مرتضی حسینی اواسطی، (۱۴۱۴)، *تاج العروس*، بیروت، دارالفکر.
۱۶. طباطبایی، محمدحسین، (۱۴۱۱)، *المیزان*، بیروت، موسسه الاعلمی.
۱۷. عبودیت، عبدالرسول، (۱۳۸۷)، *درآمدی به نظام حکمت صدرائی*، قم، نشر مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ه).
۱۸. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، (۱۴۲۶)، *قاموس المحيط*، بیروت، موسسه الرساله للطباعه و النشر و التوزیع.
۱۹. عبدالجبار، قاضی، (۱۴۲۲)، *شرح اصول خمسہ*، بیروت، داراحیاء التراث.
۲۰. مصباح یزدی، محمدتقی، (۱۳۷۸)، *آموزش فلسفه*، تهران، نشر سازمان تبلیغات اسلامی.

۲۱. مطهری، مرتضی، (۱۳۶۹)، *حرکت و زمان در فلسفه اسلامی*، تهران، نشر حکمت.
۲۲. _____ (۱۳۷۰)، *درس‌های الهیات شفا*، تهران، حکمت.
۲۳. ملاصدرا، (۱۹۸۱)، *الحکمه المتعالیه فی الاسفارالعقلیه الاربعه*، بیروت، دار التراث العربی.

The Unity of Divine Essence on the viewpoint of Shaikh Baha'i

Seyed Ali Akbar Fatemi¹ Ahamd Beheshti² Mohammad Saeedi Mehr³

Abstract

Monotheism and its types are among the topics that open the way to theology, and among these, the unity of the essence is one of the key issues. Sheikh Baha'i is one of the scholars and thinkers who has carefully considered this issue in such a way that the analysis of his thoughts can help to clarify this issue further. Sheikh Baha'i considers the unity of the Divine essence as one of the certain pillars in Islam. One of the issues that add to the importance of his views is the method of recognizing the unity of the essence and presenting it through nature. In completing his views, he has proposed philosophical arguments and proved the unity of the essence through reason and narration, and in this statement he has well shown the importance of addressing the status of oneness and unity, as well as paying attention to their difference, and finally has attempted to invalidate the views of dualists.

Keywords: Sheikh Baha'i, Monotheism, reason, Unity, Dualism.

1- PhD of Islamic philosophy and theology at Islamic Azad University (Sciences and Research Branch). (Corresponding Author). saaf43@yahoo.com

2- Full Professor of Islamic philosophy and theology at Islamic Azad University (Sciences and Research Branch). Abeheshti5@yahoo.com

3- Assistant Professor of Islamic philosophy and theology at the University of Tarbiat Modares. saedimehr@yahoo.com